شکستگی اوکراین

بیش از شش ماه از حوادث اوکراین میگذرد. در طی این مدت روایات متفاوتی را از طریق رسانه‌های رسمی غربی از یک سو و رسانه‌های طرفدار روسیه از سوی دیگر شنیده ایم. در زیر می‌توانیم با روایت دیگری همراه با جزئیات ماجراهای بحران اخیر اوکراین و تحلیل اوضاع اجتماعی، اقتصادی و سیاسی آن آشنا شویم.
ولودیمیر ایشچنکو، جامعه شناس اهل کیف، در مصاحبه مفصل خود با نشریه نیو لفت ریویو، نظرات خود را در مورد بحران اوکراین و نتایج ان تا به امروز مطرح می کند. وی در سال ۱۹۸۲ در یک خانواده روشنفکر متولد شد و شاهد جنبش های مختلف اوکراین در دو دهه گذشته از نزدیک بوده است. او در دوران دانشگاه به جنبش مارکسیستی میلیو اوکراین پیوست و عضو هیئت تحریریه نشریه اسپیلنه «Spilne»[عوام] ، نشریه نقد اجتماعی، شد. در دورانی که در اوکراین بادهای قوی ناسیونالیستی می وزد، اسپیلنه بدنبال تغییر توجه به مسائل اجتماعی و اقتصادی از موضع ضد سرمایه داری است. این مصاحبه بخاطر طولانی بودن ان به دو قسمت تقسیم شده است. در زیر قسمت اول و دوم آن را مشاهده می کنید.

مصاحبه با وُلودیمیر ایشچنکو

برگردان: رضا جاسکی

قسمت اول

از زمان فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، اوکراین در میان کشورهای سابق شوروی بخاطر داشتن دورنمای سیاسی

رقابتی و بازتر برجسته می شود. چـرا ایـن کشـور در میـان هنجـار منطقه استثناء محسوب می شود؟

مـن ادعـا نمی‌کنـم کـه اوکرایـن نسـبت بـه کشـورهای دیگـر دموکراسـی بیشتری دارد-بهتر است بگوییم که آن یک رژیم استبدادی رقابتی تر اسـت. سیستم سیاسی که در اوکراین شکل گرفت از همـان آغـاز، بیـش از مثلاً روسیه، کازاخستان یا بلاروس کثرت گرا بـود. یکـی از دلایـل اصلی ایـن امـر تنوع فرهنگی کشور بـود: اختلافـات منطقـه ای بسـیار مهمـی بیـن غـرب و شرق وجود داشـت و ایـن اختلافـات در نتایـج انتخابـات سـال ۱۹۹۰ بـه بعـد منعکس شده است. هر کاندیدایی که انتخابات ریاسـت جمهـوری را بـرد، از طرف تقریباً نیمی از جمعیت به مثابه ریاست جمهور مشروع شناخته نشـد و انها بلافاصله صدای اعتراض قوی خودشان را بر علیه رئیس جمهـور جدیـد بلند کردند. قـدرت و صلابت هویتهـای منطقـه ای نیـز گرایـش بـه سیاسـی کردن سریع مسائل اجتماعی-اقتصادی دارد. این یکـی از عـواملی بـود کـه رفرمهای نئولیبرالی نتوانستند به عنوان مثال به همان سرعت روسیه انجام شوند، چرا که نیروهای سیاسی حامی چنین سیاستی قادر به ایجاد چنان شتابی نبودند. یک اختلاف دیگر، در سیستم قانون اساسـی اوکرایـن وجـود دارد که قدرت رئیس جمهور بسیار کمتر از کشورهای سابق شوروی اسـت. سال ۱۹۹۲ در روسیه، وقتی که یلتسین با فرستادن ارتش بـه مسـکو اراده خود را به زور تحمیل نمود، بوضوح لحظه بسیار مهمی محسـوب مـی شـد. هیچ چیز مشابه این در اوکراین اتفاق نیافتاده است. قـانون اساسـی سـال ۱۹۹۶ که در زمان کوچما [دومین ریاسـت جمهـور اوکرایـن بعـد از فروپاشـی شوروی]به تصویب رسید، به رئیس جمهور قدرتی بیـش از پارلمـان داد، امـا این قدرت به اندازه روسیه نبود: اوکراین یک نظام جمهوری مبتنی بـر رئیـس جمهور-پارلمان بود تا اینکه صرفاً مبتنی بر ریاست جمهور. این نیز یک عامـل مهم در تکامل سیستم سیاسی محسوب می شد: مانند بقیه کشـورهای سابق اتحاد شوروی انتخابات ریاست جمهوری رقابتی یک مرحله ای نبود.

شما اولین دولت اوکراین پس از فروپاشی اتحاد شوروی را چگـونه توصیف می کنید؟

هیچکدام از آن‌ها در مقیاس کاملی اسـتبدادی نبودنـد؛ آن دولـت نیـز قطعـاً یک دولت استبدادی نبود. در اواخر دوران کوچما، دستگاه ریاسـت جمهـوری

رئوس مطالب پیشنهادی خود را برای برنامه‌های خبری می توانست ارسال کند، اما اینکه تا چه این امر اجرا شد، نامعلوم است؛ سانسور مستقیم وجود نداشت. مشکل واقعی برای آزادی بیان این بوده است که اکثر کانالهای رادیو و تلویزیون و مطبوعات خصوصی هستند. از این نظر، آن‌ها مشابه کشورهای غربی عمل می‌کنند و شرکتهای رسانه ای در پیشبرد برنامه‌های سیاسی صاحبان خود تلاش می نمایند. از لحاظ اقتصادی، می‌توان گفت که کوچما، و بعدتر یانوکوویچ، بنوعی نقش دولت حامی سرمایه اوکراین را بازی می کردند. با کمک دولت، افرادی مانند رینات اخمتوف، ایور کولومویسکی و ویکتور پینچاک صنایع قدیمی شوروی را با قیمت های بسیار نازلی در اختیار گرفتند و سپس ثروت عظیم خود را نه در سرمایه‌گذاری و ارتقا صنایع بلکه برای کسب ثروت و پول سریع السیر بکار گرفته و بعدا انرا به قبرس و بهشت های مالیاتی دیگر انتقال دادند. در طی سالهای طولانی، هم کوچما و هم یانکوویچ در مورد مسأله ادغام در حوزه اقتصادی اروپا و یا روسیه، قادر به حفظ تعادل بوده و نه بسوی غرب و نه شرق حرکت نکردند. حفاظت از اولیگارک های اوکراین، مانع از بلعیده شدن آن‌ها توسط رقبای روسی و اروپایی گردید. اشاره به این نکته حائز اهمیت است که الیگارک های اوکراینی نقش متفاوتی در سیستم سیاسی کشور نسبت به همتایان روسی خود بازی می کردند: در اینجا دولت قادر به تسلط بر آن‌ها و حذف آن‌ها از مشارکت سیاسی آنچنان که پوتین در روسیه کرد، نبود.

چرا در اوکراین نسبت به جاهای دیگر، رکود اقتصادی سالهای ۱۹۹۰ بسیار بدتر بود؟

یکی از عوامل مهم این بود که روسیه درارای منابع طبیعی -نفت و گاز- بود، در حالی که اوکراین فاقد آن بود؛ از این رو آن‌ها حداقل قادر به حفظ استانداردهای زندگی به شکل بهتری بودند. اوکراین دارای صنایع با تکنولوژی بالای بسیاری -حمل و نقل هوایی، سیبرنتیک، صنایع فضایی-بود که خصوصا از فروپاشی اتحاد شوروی رنج می برد. بخش عمده‌ای از صنایع ماشین سازی و مهندسی نیز پس از از دست رفتن ارتباطات با کشورهای سابق اتحاد شوروی ورشکسته شدند و آنچه که باقی ماند توان رقابت با تولیدات اروپای غربی را نداشت. سالهای ۱۹۹۰ دوره سقوط شدید صنعتی در اوکراین بود. برخی از افراد، من جمله بسیاری در جناح چپ، هنوز هم فکر می‌کنند که اوکراین یک کشور توسعه یافته صنعتی است. من کاملاً

مخالف این نظر هستم، چرا که هر چند مواد متالوژی که قسمت عمده صادرات کشور را تشکیل می دهد، احتیاج به نوعی از پردازش دارند- به عنوان مثال، تولید فولاد نورد خورده از سنگ اهن-اما آن شامل بخش زیادی از ارزش افزوده نمی شود. با این حال، افزایش قیمت کالا در سال‌های ۲۰۰۰ ، به معنای نوعی از بهبود وضع ،عمدتا در شرق، بود و بطور عمده شامل مواد متالوژی می گشت. اما این رشد کم به طور نامساوی تقسیم شد که نابرابری بیشتر را بهمراه داشت.

شما نتایج انقلاب نارنجی سال ۲۰۰۴ را چگونه توصیف می کنید؟

آن بیش از آنکه یک انقلاب باشد، تغییر نخبگان بود: آن پتانسیلی برای تغییر ساختاری و نهادی رادیکال ایجاد نکرد. یکی از دلایل حل و فصل سریع آن- پروسه آن بیش از سه هفته طول نکشید-این بود که معامله درون نخبگان صورت گرفت. کوچما توافق به تسلیم نمود و دست از حمایت از یانکوویچ برداشت و در ازای آن با تجدید نظر در قانون اساسی و تغییر میزان قدرت ریاست جمهوری، قدرت رئیس جمهور بقدری کاهش یافت که یوشچنکو نمی توانست پیروزی بزرگی را کسب کند. می‌توان گفت که پس از سال ۲۰۰۴، سیستم ریاست جمهوری-پارلمان به سیستم پارلمان-ریاست جمهوری تغییر شکل داد. سیستم انتخاباتی نیز به شکلی دگرگون گشت که بتواند کنترل بیشتری نصیب رهبران حزبی کند. قبل از سال ۲۰۰۴، نیمی از نمایندگان رادا[پارلمان اوکراین] از لیست‌های حزبی و نیمه دیگر از اکثریت مناطق انتخاب می شدند. سیستم انتخابات، بعد از انقلاب نارنجی بطور انحصاری بر اساس لیست حزبی و بدون هیچ کنترل مردمی در اینکه چه کسانی در لیست قرار می گرفتند، بود. رهبران حزبی قدرت فوق‌العاده‌ای کسب کردند-انها می توانستند نمایندگان دگراندیش را حذف و کسان دیگری از لیست را جایگزین انان نمایند. بخشا، در نتیجه همه اینها، یوشچنکو مبدل به یک رئیس جمهور بسیار ضعیفی گشته، که توسط نخست وزیری که از یک پایه پارلمانی قوی برخوردار بود–تیموشنکو و یانکوویچ این پست را مدتی در اختیار داشتند-خنثی می شد. اما ضعف یوشچنکو بخشا مربوط به تصمیمات خود او نیز بود: او تقریباً هیچ کاری برای اقتصاد انجام نداد، و در اواخر ریاست جمهوری، خود را کاملاً در اختیار یک برنامه ملی قرار داده بود-با تمرکز بر چیزهایی مانند اینکه استفان باندرا را به یک قهرمان ملی بدل سازد، و یادبود هولودومور- قحطی بزرگ سال‌های

۱۹۳۲–۱۹۳۳- را بـه عنـوان نسـل کشـی اوکراینـی هـا توسـط کمونیسـتها اعلام کنـد. در پایـان او کـاملاً بـا رأی دهنـدگان بیگـانه شـده بطـوری کـه در انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۱۰ فقط پنج درصد اراء را کسب نمود.

یانکوویچ که قادر به سرقت در انتخابات ۲۰۰۴ نگشـت، بـا شکسـت تیموشـنکو در سـال ۲۰۱۰ در دور دوم پیـروز گشـت. شـما دوران ریاسـت جمهـوری وی تـا قبـل از تظـاهرات اواخـر ۲۰۱۳ را چگـونه ارزیابی می کنید؟

یکی از اولین اقدامها یانکوویچ افزایش دوباره قدرت رئیس جمهوری از طریق تضمین اجرای حکم دادگـاه قـانون اساسـی در لغـو اصـلاحات سـال ۲۰۰۴ و بازگشت به قانون اساسی ۱۹۹۶ بود. ایـن همچنیـن بـه معنـای آن بـود کـه دوباره نیمی از نمایندگان پارلمان از حوزه های انتخاباتی بـا اکـثریت سـاده و نیمه دیگر آن از طریـق لیسـت حزبـی انتخـاب مـی شـدند. از سـوی دیگـر، یانکوویـچ در تلاش بـرای انحصـاری نمـودن قـدرت سیاسـی، قـدرت مـالی و اقتصادی را حول تیم خود، علی الخصوص خانواده خـود متمرکـز کـرد. نـتیجه ان، فسـاد شخصـی بسیار زیاد- که آن را میتوان در محل اقـامت لـوکس وی در مژی هیریـا مشـاهده کـرد- بـود. در جبهـه اقتصـادی، وقـتی کـه قـدرت را بدسـت گرفت، اوکراین به سـختی از بحران جهانی در عـذاب بـود: یـک رکـود قیمت برای محصولات تولید اوکراین، خصوصا فلـزات وجـود داشـت. در اواخـر سـال ۲۰۰۸، هریونیا[واحد پول اوکراین] نیمـی از ارزش خـود را از دسـت داد و تعدادی از شـرکتهای بـزرگ تعطیـل و بیکـاری افزایـش یـافت؛ کسـب و کـار کوچـک نیـز در رنـج و عـذاب بـود. وی در سـال ۲۰۱۰، شـروع بـه معرفـی ریاضتهای اقتصادی نمود که البته به سرعت منفور گشتند. در برخی مـوارد- به عنوان مثال، افزایش مالیات بر کسب و کار کوچک-رفرمها از طرف صندوق بینالمللی پول درخواست شده بود، امـا نیمـی از جمعیـت، بـه دلایلـی کـه قبلاً گفته شد، دیگر اعتماد خـود بـه یانکوویـچ را از دسـت داده بودنـد و او را بـرای هـر چیـزی سـرزنش مـی کردنـد. مشـکل اساسـی ایـن بـود کـه اسـتانداردهای عمـومی اجتمـاعی کـه بسـیاری از مـردم را زنـده نگـه میداشت رو به وخامت نهاده و او قادر به پیدا کردن راهی بـرای حفـظ انـان نبود.

انتشار اعلامیه یانکوویـچ در ۲۱ نوامـبر سـال ۲۰۱۳ در مـورد تعلیـق

مذاکرات توافقنامه همکاری با اتحادیه اروپا موجب آغاز تظاهراتی که در نهایت به سرنگونی وی انجامید، شد. قبل از باز کردن خود بحران، می‌توانیم نظر شما را در مورد خود توافقنامه همکاری اتحادیه اروپا جویا شویم؟

من می‌توانم بگویم که در واقع تصمیم یانکوویچ برای تعلیق آن درست بود. هم‌اکنون دولت جدید اجزاء سیاسی را از مولفه های اقتصادی آن جدا کرده است، اما در سال ۲۰۱۳ چنین مباحثی وجود نداشت. تعداد اندکی از صنایع اوکراین از مفاد تجارت آزاد می‌توانند سود برند-این به معنی تشدید رقابت برای آن‌ها و از دست دادن بسیاری از مشاغل می باشد. شرایط اعتباری صندوق بین‌المللی پول که همزمان دولت با آن‌ها در حال مذاکره بود نیز نقش داشت: صندوق بین‌المللی پول خواهان افزایش قیمت گاز مصرفی مردم، انجماد دستمزدها و کاهش قابل توجه بودجه که ضربه‌ای برای طبقات فقیر اوکراین محسوب می شد، بود. چیز زیادی برای طبقات متوسط نیز در بر ندارد؛ شاید فقط برای بخش اندکی؛ اگر انرا بر اساس سطح مصرف و بطور خیلی کلی تعیین کنیم، بیش از ۱۵–۱۰ درصد جمعیت نخواهند بود که در شهرهای بزرگ متمرکز شده‌اند و برای یا صنعت الیگارشی ما و یا شرکتهای غربی کار می کنند. در عین حال، لازم بتذکر است که یانکوویچ فقط موافقتنامه را تعلیق کرد تا اینکه روابط نزدیکتر با اتحادیه اروپا را رد کند-ادغام در اروپا یکی از سیاستهای خود او بود، و آنچه که مردم را بسیج نمود این بود که او یک چرخش ۱۸۰ درجه‌ای نمود. مردمی که در نوامبر به خیابانها ریخته بودند، در حمایت از سیاست اولیه حکومت اعتراض می کردند-این خود طنز قضییه محسوب می شد.

بطور کلی توازن دیدگاهها در مورد توافقنامه در بین مردم چگونه بود؟

بنا بر نظر خواهی های انجام شده در ماه نوامبر، اوکراین در رابطه با این موضوع کاملاً بطور مساوی تقسیم شده بود-۴۰ درصد موافق توافقنامه همکاری بود و ۴۰ درصد از توافق اتحاد گمرکی اوراسیا به رهبری روسیه حمایت می کردند. قسمتی از مردم پشتیبان هر دو بودند-برای آن‌ها مسأله حمایت از این یا آن مطرح نبود. عده‌ای نیز مخالف هر دو معاهده بودند. بنابراین وقتی که اعتراضات شروع شد، قطعاً این یک شورش

سراسری مردم نبود.

اولین تظاهرات در پاسخ به چرخش یانکوویچ توسط روزنامه‌نگار افغانی-اوکراینی مصطفی نایم گزارش شد و پس از آن جنبش در طی چند روز افزایش یافت. شما این مرحله اولیه تظاهرات میدان را چگونه توصیف می کنید؟

در آغاز عمدتا شامل طبقه متوسط کیف و دانشجویان می شد، که کلاً توسط یک ایدئولوژی اروپایی-«رویای اروپایی»-، که بنوعی امید دستیابی به موفقیت در زندگی بهتر را ارائه می دهد، هدایت می شدند. این ایده کاملاً بنا بر تعقل و یا آگاهانه نبود؛ اما یک ایده اوتوپیایی برای به حرکت در آوردن مردم احتیاج زیادی به ارتباط داشتن با واقعیت ندارد. همچنین عاملی ضد روسی و ناسیونالیستی نیز وجود داشت. از همان اغاز، اعتراضات میدان، انتخاب بین توافقنامه همکاری اتحادیه اروپا و همکاری گمرکی روسیه، بطور خیلی قوی و تقریباً در ترمهای تمدنی مطرح شد:ایا اوکراین با اروپاست و یا روسیه؟، آیا آن می‌خواهد دنباله رو خط پوتین، لوکاشنکو و نظربایف باشد و یا اینکه هیچ کاری با آن‌ها نداشته باشد؟
اولین گردهمایی به هیچ وجه کوچک نبود: در کیف در روز ۲۴ نوامبر، یکشنبه، تقریباً ۶۰,۰۰۰–۵۰,۰۰۰ نفر-یکی از بزرگترین تظاهرات در سالهای اخیر-شرکت کردند. اعتراضات به شهرهای دیگر-لویو، اودسا، دنیپروپتروسک و نیز در شرق و جنوب، هر چند که در آنجا بسیار کمتر از غرب بود، کشیده شد. در واقع در کیف، در چند روز اول دو عملیات جداگانه-یک «میدان مدنی» و یک «میدان حزبی»-وجود داشت، اما بزودی هر دو در هم ادغام شدند. احزاب شرکت کننده، مخالفین یانکوویچ در پارلمان بودند: حزب باتکیوشچینا تیموشنکو(«سرزمین پدری»)؛ اودر، که حزب ویتالی کلیشنکو است؛ و سووبودا، حزب کاملاً دست راستی. در میان اینها، فقط سووبودا را می‌توان به عنوان یک نیروی با پایگاه مردمی و واقعی با یگان های قوی محلی در نظر گرفت. حزب تیموشنکو و اودر بیشتر شبیه ماشین الات انتخاباتی هستند که برای کسب قدرت افراد طراحی شده-اند. آن‌ها حول رهبر و تیم اش می چرخند تا اینکه مبتنی بر ایدئولوژی خاصی باشند. من برای مثال نمی‌توانم بگویم، دیدگاههای سیاسی کلیشکو چیست. در عین حال، بخش «مدنی» میدان، بسیار متفاوت از جنبش اشغال و یا ایندیگنادوس بود-ان جهت گیری نئولیبرالیستی و

ناسیونالیستی داشت.

در این مرحله، رابطه شما با اعتراضات میدان چگونه بود؟

در ابتدا، من خیلی شک و تردید داشتم، بخصوص وقتی که صرفاً «میدان اروپا» بود-من نمی‌توانستم طرفدار بی چون و چرای اتحادیه اروپا باشم. بعضی از بخش های چپِ اوکراین با شعارِ : اروپا به معنای اتحادیه های کارگری، آموزش و پرورش با کیفیت، دسترسی به خدمات پزشکی عمومی و برابری نیز است، به اعتراضات پیوستند. من در این مورد شک داشتم، چرا که اتحادیه اروپا دقیقاً در حال از بین بردن دولتهای رفاهی بود که در دهه های قبل مستقر شده بودند، و در مورد برابری، راجع به همه مهاجرینی که در راه تلاش به رسیدن به حوزه شنگن جان خود را از دست می دهند، چه باید گفت؟ من نیز مانند بسیاری دیگر، داشتن یک منطقه تجارت آزاد با اتحادیه اروپا را نوعی خطر برای اوکراین احتساب می کردم. اما بعدا، وقتی که عملیات سرکوب در صبح زود ۳۰ نوامبر بوقوع پیوست، ماهیت اعتراضات عوض شد-در آن هنگام، جنبش بر علیه خشونت پلیس و بر علیه دولت بود؛ هر چند که آن هرگز از مسأله اروپا، یا ناسیونالیسم و دیگر موضوعاتی که جامعه اوکراین را به دو نیمه تقسیم می‌کرد جدا نشد، چیزی که بعداً مصیبت باری آن به اثبات رسید.

این به روشنی آغاز فاز دوم اعتراضات را مشخص می کند. فرمان حمله به میدان در آن شب از کجا صادر شده بود؟

هنوز معلوم نیست چه کسی فرمان را صادر کرد. من مطمئن نیستم که یانکوویچ بود-این خیلی غیر منطقی بنظر می‌رسد که او وقتی اعتراضات در حال مردن بود، دست به چنین کاری بزند؛ در زمانی که آن‌ها سعی در متفرق کردن اردوگاه چادرنشینان میدان را داشتند، در حدود ۳۰۰ یا ۴۰۰ نفر از دانشجویان و فعالان دست راستی در میدان استقلال حضور داشتند. البته یانوکوویچ بعد از آن مرتکب اشتباهات فراوانی شد، اما خیلی ساده ممکن است کس دیگری بوده باشد. بعضی‌ها گمان می‌کنند که پوتین اصرار داشته که محل تجمع بسته شود، اما این نیز بسیار منطقی بنظر نمی رسد. آنچه که عجیب است اینکه چگونه اقدام پراکندگی توسط اکثریت کانالهای تلویزیونی اوکراین که متعلق به الیگارک ها هستند، به

تصویر کشـیده شـد. معمـولاً انهـا پوشـش خـود را صـرف حمـایت از دولـت و انتقـاد از اپوزیســیون مـی نمودنـد، امـا گـزارش هـایی کـه روز بعـد در اکـثر کانالهای تلویزیونی نشان داده شد، نسـبت بـه معترضـین بسـیار دلسـوزانه بود. در بعضی از تئوری‌های موجود مبتنـی بـر تبـانی و دسیسـه، ایـن تغییـر موضع توسط سرهی لیووچکین، رئیس دفتر ریاست جمهوری صورت گرفـت. او به عنوان رابط دمیترو فیرتاش، الیگارک فلـزات، در نظـر گرفتـه مـی شـود؛ فیرتـاش از معـدود کسـانی از بـورژوازی ملـی اسـت کـه واقعـاً می‌توانسـت علاقمند ادغام در اروپا باشـد. از این رو گفته می‌شود کـه لیـووچکین دسـتور حمله را به منظور تشدید حوادث صادر می کند.
در هر صورت، پوشش رسانه ای حمله نقـش مهمـی در بسـیج مـردم بـازی کرد. تظاهراتی که در اول دسامبر در کیف برگزار شد بسیار بزرگ بـود. البتـه اپوزیسیون ارقام اغراق امیزی- بیش از دو میلیون نفر که غیر ممکـن اسـت، چرا که فضای کافی برای چنین جمعیتی وجـود نـدارد- اعلام کـرد. بعضـی از ناظرین کم و بیـش بی‌طـرف رقـم حـداکثر ۲۰۰,۰۰۰ نفـر را حـدس زده انـد. هنـوز، ایـن رقـم بـا ارقـام تظـاهرات انقلاب نـارنجی قابـل مقایسـه اسـت. همچنین جنبـش از لحـاظ جغرافیـایی گسـترش یـافت: یـک میـدان تقریبـاً در همه شهرها وجود داشت، هـر چنـد کـه در غـرب اوکرایـن معنـای سیاسـی زیادی نداشت-چرا که مقامات محلی از اپوزیسیون بودند و از ایـن رو کسـی که بر علیه اش تظـاهرات شـود وجـود نداشـت. در اولیـن روزهـای دسـامبر، مـردم شـروع بـه سـاختن باریکـاد در مرکـز کیـف نمودنـد، و تظـاهر کننـدگان سـاختمان‌های دولـتی را اشـغال کردنـد. جنـاح راسـت افراطـی در عملیـات آشغال بسیار فعـال بودنـد-انها اشـغال سـاختمان امـور اجرایـی دولـت را در خیابان اصلی کیف هدایت کرده و دفتر مرکزی خود را در آنجا مستقر نمودند. ایـن دسـت راسـتی هـا بودنـد کـه بـه سـاختمان ریاسـت جمهـوری در اول دسامبر حمله کردند؛طی ساعتها، درگیری‌هـای خشـونت امیـزی بـا پلیـس ضـد شـورش صـورت گرفـت کـه منجـر بـه زخمـی شـدن صـدها نفـر گردیـد. اپوزیسیون بسرعت حمله را محکوم نموده و اعلام کرد که این اقـدام توسـط تحریک کنندگان صورت گرفته است. اگر چه امکان این وجود دارد کـه عوامـل دولتی خشونت را آغاز کرده باشند، اما فیلم‌های حـوادث نشـان مـی دهنـد که توده حمله کننده، از جناح راسـتگرایان بودنـد. آن‌هـا در انزمـان خـود را در واحدهای دفـاع از خـود سـازمان دهـی کـرده و در خیابانهـا اشـکارا مشـغول تعلیم بودند، از این رو آن‌ها خود را برای اعمـال خشـونت آمیـز پیـش از آنکـه آن‌ها شروع شوند، آماده کرده بودند.

آیا گروههای افراطی دست راستی فعال در اوکراین- سووبودا، جناح راست، ترایدنت[نیزه سه شاخه]-در دوران اتحاد شوروی به شکل مخفی حضور داشتند؟

نه، آن‌ها بعد از سال ۱۹۹۱ بوجود امدند. برخی از گروههای ملی‌گرا مهاجر در غرب که به اوکراین مستقل در سال ۹۲–۹۱ برمیگردد وجود داشتند، اما هیچکدام موفق نبودند. سووبودا در ابتدا به عنوان حزب سوسیال ملی اوکراین در سال ۱۹۹۱-رجوع نه چندان ظریف به ناسیونال سوسیالیسم-تاسیس شد و میراث زیادی را از ناسیونالیسم اوکراین قرض کرد، اما در عین حال کوشید از تجارب جنبش های راست افراطی اروپای غربی مانند جبهه ملی [فرانسه] بیاموزد. سکتور راست[Right Sector] یک پدیده جدید است، و به عنوان یک ائتلاف فراگیر از گروههای دست راستی تشکیل شده است. برخی از انان بطور آشکار نئو نازیست هستند-مثلا میهن پرست اوکراین که از سمبل صلیب شکسته استفاده می کند، این حزب بدون شک نژادگرا است: آن در حملات آتش زدن هتل های مهاجرین شرکت داشت. سکتور راست همچنین شامل مجمع سوسیال ملی و مجمع ملییون اوکراین-پایداری ملی اوکراین(una-unso) می شوند. اکثر گروهها در سکتور راست، ترایدنت-ترایزوب در اوکراین -نئو نازی نیستند، اما مطمئناً راست افراطی، ناسیونالیست های رادیکال محسوب می شوند. این عنوان خیلی ملایمی نیست اگر آن‌ها را محافظه کاران ناسیونالیست بنامیم، چنانکه بعضی از کارشناسان، مانند انتون شخووتسوف که در تحلیل و آنالیز راست افراطی در اوکراین برای رسانه های انگلیسی زبان فعال است، نیز از همین عنوان استفاده می کنند. هم اکنون سکتور راست به عنوان حزب سیاسی ثبت شده است.

آیا این گروهها به کلیسا وصل هستند؟

نه. من نمی‌خواهم چنین چیزی بگویم، هر چند که آن‌ها ارزش‌های مسیحی را ترویج می کنند-انها مخالف حقوق همجنسگرایان هستند، آن‌ها معتقدند که خانواده سنتی در خطر است، و غیره. کلیسای ارتدوکس در اوکراین خود دچار شکاف شده است: وقتی که کشور مستقل شد، نوعی شکاف بین کلیساهای اسقفی کیف و مسکو بوجود امد. تا آنجایی که من

می دانم، هیچگونه تفاوت اعتقادی مهمی بین این دو وجود ندارد-بلکه این یک مسأله سیاسی، یک موضوع سمبلیک است. در اوکراین همچنین کاتولیک های یونانی، متعلق به کلیسای یونیت، عمدتا در بخش لهستانی سابق اوکراین، وجود دارند. به عنوان یک نیروی اجتماعی، کلیساها در غرب اوکراین قدرت بیشتری دارند- در غرب مناطق روستایی با سنت‌های قوی مردسالاری و احساسات ناسیونالیستی عمیق غالب است. هم کلیسای اسقفی کیف و هم کاتولیک های یونانی مخالف یانکوویچ هستند، در حالی که کلیسای اسقفی مسکو از وی حمایت می کند. اما من نمی‌توانم بگویم که کلیساها نقش سیاسی بزرگی در جنبش میدان بازی کردند، هر چند که کشیش ها خودشان اغلب در میدان استقلال حضور داشتند.

شما سهم راست افراطی را در میدان-هم از نظر کمی و هم تأثیر ایدئولوژیکی چگونه می سنجید؟

کل بحث برای طرفداران لیبرال میدان بسیار دشوار بود: برای بدست آوردن حمایت غرب، اعتراضات می بایستی به عنوان مسالمت امیز، دموکراتیک و غیره نشان داده می شد. این پیامِ نامه پشتیبانی در اوایل ژانویه بود که امضای بسیاری از روشنفکران غربی را در پای خود داشت.[1] بنابراین یک علاقه واقعی در کم نشان دادن نقش راست افراطی و یا حتی کلا امتناع از اعتراف به آن وجود داشت. طبیعتاً این دیوانگی می بود اگر ادعا می‌شد که چند صد هزار نفر نئونازیست در کیف به خیابان آمده بودند. در واقع، فقط یک اقلیت کوچکی از تظاهرکنندگان از جناح راست افراطی بودند. اما انها در کمپ چادر واقع در میدان استقلال گروه چندان کوچکی نبودند، اگر در نظر بگیرید که فقط چند هزار نفر بطور دائم در آنجا حضور داشتند. از همه مهمتر، آن‌ها نیروی یک اقلیت سازمان یافته را داشتند: آن‌ها دارای یک ایدئولوژی روشن بودند، آن‌ها بطور موثری عمل می کردند، و «صدها» نفر خود را در یگانهای دفاع از خود مستقر کرده بودند. آن‌ها همچنین موفق به رواج شعارهای خود شدند: «افتخار برای اوکراین»، «افتخار برای قهرمانان»، «مرگ بر دشمنان»، «اوکراین بالاتر از هر چیز»-اقتباسی از اصطلاح «آلمان بالاتر از همه». قبل از میدان اروپا، این شعارها فقط در خرده فرهنگ

---

1 «از اوکراین حمایت کنید و آن‌ها می‌توانند در ایجاد اروپای عادلانه تر به ما کمک کنند»، گاردین ۳ ژانویه ۲۰۱۴، امضا کنندگان آن شامل: آن اپل باوم، اولریش بک، مارک لئونارد، کلاوس اوفه، ساسکیا ساسن، مایکل والرز و اسلاوی ژیژک بود.

ناسیونالیستی استفاده می شد؛ هم‌اکنون آن‌ها به شعارهای عادی بدل شده اند. احتمالاً هر کسی که از ایستگاه مرکزی مترو در کیف در دسامبر استفاده می‌کرد می‌توانست شاهد چنین صحنه ای باشد: یک گروه از ناسیونالیست ها شروع به سر دادن شعار «افتخار برای ملت! افتخار برای اوکراین!» می کردند و عابرانِ عادی در راه کار و یا مدرسه با چنین شعاری جواب می دادند: «بلی، افتخار برای قهرمانان! مرگ بر دشمنان!». همه می‌دانستند که چگونه جواب بدهند، و چه انتظاری ازشان داشتند.
البته هر کسی که شعار «افتخار برای قهرمانان!» را می داد، طرفدار راست افراطی نبود. بلکه اغلب با آن فاصله داشت. اکثریت افراد شعارها را به معنای خاصی تعبیر می کردند، انرا نه به عنوان ارجاع به قهرمانان سازمان باندرا اوکراین [باندرا پدر راستگرایان اوکراین]، بلکه قهرمانان میدان تفسیر می کردند. در هر حال، این یک موفقیت واقعی برای راست افراطی محسوب می شد، چیزی که نه لیبرالها و نه عده قلیلی از چپ ها که در میدان حضور داشتند، قادر به کسب آن نگشتند. چرا این شعارها و نه دیگر شعارها اینقدر سؤال برانگیز هستند؟ چرا بعضی از خواسته‌های اجتماعی-اقتصادی سئوال برانگیز نیستند؟ این نشان می‌دهد که واقعاً چه کسی در پروسه، هژمونی را بدست گرفته بود. از نظر کمی، بله، جناح راست افراطی حضور کمی داشت، اما آن‌ها در سطح سیاسی و ایدئولوژیکی غالب بودند.

چه نقشی روشنفکران و نخبگان فرهنگی اوکراین در اعتراضات داشتند؟

آن‌ها احتمالاً در مراحل اولیه، در فاز میدان اروپا، نقش قابل ملاحظه تری نسبت به بعد، وقتی که جنبش توده‌ای گشت، داشتند. لیبرالها و ترقی خواهان به حمایت از میدان تمایل داشتند، اما استراتژی کم اهمیت جلوه دادن نقش راست افراطی را در پیش گرفتند، و ادعا کردند که نقش انان توسط تبلیغات روسیه اغراق آمیز گشته است. آن‌ها از سووبودا نیز انتقاد می کردند، مثلاً وقتی که آن‌ها مارشِ توده‌ایِ با مشعل برای تولد باندرا در اول ژانویه براه انداختند؛ چرا که آن، برای جنبش تصویر بدی ایجاد می کرد. اما آن‌ها هرگز به جدا کردن این احزاب از میدان اقدام نکردند. این یک اشتباه واقعی بود: با کشیدن خط فاصل بین خود و راست افراطی، آن‌ها می توانستند چیزی شبیه یک برنامه بورژوازی دموکراتیک-برای حقوق مدنی

قوی، عدم سوءاستفاده پلیس، علیه فساد و غیره- را در دستور کار قرار دهند، چیزی که اوکراینی های شرقی براحتی می توانستند از آن حمایت کنند. در عوض آنچه که بوجود آمد یک اختلاط تیره و تار از نیروهای مختلف سیاسی بود با جنبه‌های بسیار ضعیف اجتماعی و اقتصادی که در آن ایده‌ها و گفتمان جناح راست افراطی غالب است. یکی از دلایل آنکه روشنفکران از راست افراطی فاصله نگرفتند می‌تواند این باشد که آن‌ها می‌دانستند که از نظر عینی بسیار ضعیف بوده و در نتیجه جدا کردن صف شان از سووبودا و سکتور راست می‌توانست به معنی جدایی انان از کل جنبش باشد؛ اتحاد با انان برایشان اهمیت زیادی داشت. اما در عین حال، این اشتباه جنبش را از کسب حمایت واقعی در سراسر کشور برحذر داشت.

شما چگونه می‌توانید این واقعیت که اصول ایدئولوژیکی مورد استفاده در بنای ناسیونالیسم اوکراینی بشدت ارتجاعی است- مبتنی بر نظرات پاولو سکوروپادسکی، سیمون پتلیورا، استپان باندرا-را توضیح دهید؟ آیا تلاشهای الترناتیو، نسخه چپگرایی که بر اساس میراث انارشیست ها و پوپولیست هایی همچون میخائیلو دراهومانوف و یا حتی نستور ماخنو باشد، صورت گرفته است؟

بله،در حال حاضر ناسیونالیسم اوکراینی اغلب دارای اینگونه معانی ضمنی راستگرایانه است، و تأکید بر شخصیت‌هایی که شما نام بردید بوضوح بر مواضع چپگرایانه غلبه کرده است. اما وقتی که آن در اواخر قرن نوزدهم تکوین یافت، ناسیونالیسم اوکراینی عمدتا یک جنبش چپگرایانه و حتی سوسیالیستی بود. اولین کسی که طلب یک حکومت مستقل اوکراینی را نمود یک مارکسیست بود، یولیان باچینسکی، که کتابی بنام «اوکراین انجام نشده» را در سال ۱۸۹۵ نوشت، و نیز مطالب بسیار زیاد دیگری از موضع مارکسیستی در اوایل قرن بیستم نوشته شد. اما امروز هر گونه تلاش برای احیای ایده‌های سوسیالیستی در ناسیونالیسم اوکراینی بسیار محدود بوده است. بخشی از مشکل این است که دوباره عملی کردن این اندیشه‌ها بسیار مشکل است: افراد نامبرده برای یک کشور کاملاً دهقانی مطلب می نوشتند-در حدود ۸۰ درصد جمعیت اوکراین از دهقانان تشکیل می شد. واقعیت این است که اینجا طبقه کارگر وجود نداشت و همانطور که می‌دانیم، اوکراین مشکل بزرگی برای بلشویکها

محسوب می‌شد و باعث تشدید نیروی محرکه جنگ داخلی در سالهای ۱۹۱۸–۱۹۲۱ گشت، چرا که آن فقط جنگ طبقاتی نبود بلکه یک جنگ ملی نیز محسوب می شد؛ نیروهای خرده بورژوازی طرفدار اوکراین قادر به بسیج احساسات ملی علیه جنبش طبقه کارگر، که طرفدار روسیه به نظر می رسید، گشت. امروز البته دیگر اوکراین نه یک کشور دهقانی بلکه صنعتی محسوب می گردد، و از آنجا که تقریباً نیمی از جمعیت به زبان اوکراینی و نیمی روسی صحبت می کنند، دیگر گفتن اینکه کدام ملت مظلوم و کدام ظالم است کار ساده‌ای نمی باشد.
اضافه بر آن این نیز واقعیت دارد که راستها، شخصیت‌هایی همچون ماخنو را مطابق خط ناسیونالیستی نه همچون انارشیست بلکه به عنوان اوکراینی که علیه کمونیسم جنگید، تفسیر می کنند. از نظر انان کمونیسم تحمیل روسیه بود و انارشیسم نیز به عنوان «ضد اوکراینی» به تصویر کشیده می شود. در میدان، گروههای راست افراطی یک گروه از انارشیستها را که تلاش داشتند «بخش» خود را در درون یگانهای ضد دفاعی سازماندهی کنند، به بیرون راندند. آن‌ها همچنین بطور فیزیکی چپگرایان و فعالان اتحادیه های کارگری که به توزیع اعلامیه در حمایت از میدان می پرداختند را مورد حمله قرار دادند-یکی از سخنرانان آن‌ها بر روی صحنه با نشان دادن آن‌ها گفت، این‌ها کمونیست هستند و توده طرفدار راست، آن‌ها را محاصره و مورد ضرب و شتم قرار دادند.

آیا در جریان اعتراضات بسیاری از اینگونه حوادث بوقوع پیوست؟

صحبتهای زیادی در مورد حمله به کنیسه در کیف وجود دارد، اما این احتمالاً توسط محرکان دولتی انجام شد تا فعالین میدان-بطور کلی هیچگونه مشکل جدی مبتنی بر تنفرات قومی بوقوع نپیوست. درواقع چند یگان دفاع از خود یهودی وجود داشتند-این نکته‌ای بود که توسط طرفداران میدان بر آن انگشت نهاده می‌شد تا نشان دهند که جنبش نه ضد بیگانه و نه ضد یهودی بود. همچنین یک بخش زنان، و نیز ابتکار جالبی بنام «نیمه میدان» وجود داشت که توسط چند تن از فمینیست ها آغاز شد که سعی در مطرح کردن مسائل برابری جنسی در آنجا را داشتند. ضمناً صحنه‌های تقریباً قرون وسطایی نیز در میدان به چشم میخورد-به عنوان نمونه آن‌ها «چارپایه شرم» داشتند؛ کسانی که متهم به دزدی بودند آنجا ایستاده و کلمه «دزد» بر پیشانی اشان نوشته می‌شد و بدین طریق مورد تحقیر

عمـومی قـرار مـی گرفتنـد. یکـی دیگـر از جنبه‌هـای تاریـک میـدان «شـکار تیتوشـکی» بود. تیتوشـکی افراد فقیر هسـتند و اکـثر انـان را جوانـان بیکـاری تشکیل می‌دهند که برای تحریک و قلـدری در محـل بـه اسـتخدام دولـت در می ایند-اغلب برای آزار و اذیت وحمله به معترضـین بـا همکـاری پلیـس. در میان برخی از معترضین طبقه متوسط میـدان، نـوعی شـوونیسـم اجتمـاعی بر علیه این افراد وجود داشـت. «میدان اتومبیل» بخشـی از جنبـش بـود کـه عملیات خود را با استفاده از اتومبیل انجام می دادند-انهـا خیابانهـا را بلـوکه می کردند، اطراف محل اقامت یانکوویـچ و یـا خـانه پشـونکا، دادسـتان کـل، سر و صدا ایجاد می کردند. در یک نقطـه آن‌هـا شـکار تیتوشـکا را سـازمان-دهی می‌نمودند؛ در جستجوی انان، دور تـا دور کیـف راننـدگی مـی کردنـد، آن‌ها را دستگیر نموده و مجبور می‌کردند که در ملاء عام اعتراف نمایند. امـا آن‌ها چگونه تیتوشکا را در میان مردم عادی تشخیص مـی دادنـد؟ اغلـب بـر اسـاس قیـافه انـان، طـرز لبـاس پوشـیدن انـان، بـر تـن داشـتن عرقگیـر ورزشـکاری؛ این نوع از علامتهای اجتماعی.

آیا این درست است که بگوئیم میدان تـا اواسـط ژانـویه یـک تهدیـد آنی برای یانکوویچ محسوب نمی شد؟

هر یکشنبه در مرکز کیف تظاهرات برگزار می‌شد و دههـا هـزار نفـر از مـردم می آمدنـد و بـه سیاسـتمداران و سـخنرانان گـوش مـی دادنـد. امـا جنبـش شروع به رکود نمود: آن‌ها استراتژی برای سـرنگونی یانکوویـچ نداشـتند. در نیمـه اول ژانـویه تعـداد کمـتری از مـردم بـه خیابانهـا امدنـد. مـردم خواهـان پیشروی در مبارزه و اقدام‌های عملی بودند. بار دیگر یانکوویچ این فرصـت را به آن‌ها با به تصویب رساندن یک بسته از قـوانین سـرکوبگرانه در ۱۶ ژانـویه اعطا کرد. آن‌ها «قوانین توربو» خوانده می شدند، چرا که مجلـس قـوانین را در کمـی بیـش از یـک سـاعت بتصـویب رسـانید. برخـی از مصـوبات را آن‌هـا تلاش نمودند که زودتـر ارائه دهنـد-قانون افـراط گرایـی، محـدودیت در آزادی بیان و اجتماعات، قانون سازمانهای غیر دولتی که بر اساس آن سـازمانهای با بودجه غربی بایستی خود را به عنوان عوامـل خـارجی اعلام مـی کردنـد. هدف بقیه آن‌ها بطور اشکار اقدام بر علیه میدان بود: قانون منع اسـتفاده از ماسـک، و نیز قانون منع صف ماشـین متشـکل از شـش اتومبیـل و یـا بیشـتر، که مستقیماً بر علیه فعالین میدان اتومبیل بـود. بعـد از ایـن، مـردم خواهـان برداشـتن گامهای قاطع تری بـر علیـه یانکوویـچ شـدند. امـا وقـتی کـه مـردم

برای اعتراض به قوانین در ۱۹ ژانویه جمع شدند، احزاب مخالف هیچ طرح قانع کننده ای نتوانستند ارائه دهند. بنابراین یکی از رهبران میدان اتومبیل بنام سرهی کوبا به صحنه آمد و از مردم خواست که از طرف خیابان هروشوسکوهو به سمت پارلمان راهپیمایی کنند، جایی که بعداً درگیری با پلیس آغاز شد. از این ببعد، وقتی که سطح خشونت بالا گرفت، تظاهرات و میتینگ ها اهمیت بسیار کمتری یافتند.

آیا ترکیب اجتماعی و منطقه ای تظاهرات میدان از این مرحله به بعد تغییر یافت؟

جامعه شناسان در اواخر ماه ژانویه در این رابطه بررسی هایی انجام دادند؛ انها نشان می‌دهند بعد از شروع خشونتها در ۱۹ ژانویه، افراد حاضر در میدان فقیرتر و دارای تحصیلات کمتری نسبت به فازهای اولیه میدان بودند. آن‌ها احتمالا کمتر از کیف و بیشتر از شهرهای کوچک در اوکراین مرکزی و غربی بودند؛ این بخش‌های کشور کمتر شهری است و چیزی در حدود ۵۰– ۴۰ درصد جمعیت در شهرستانها و شهرهای کوچک زندگی می کنند، در حالی که در ایالت دونتسک این رقم در حدود ۹۰ درصد می باشد. این مناطق عمدتا فقیر بوده و گریبانگیر مشکلات جدی بیکاری می باشند-انها کارهای صنعتی بسیاری در الکترونیک، مهندسی ماشین الات و امثالهم را بعد از سال ۱۹۹۱ از دست دادند. بسیاری از مردم فقط به خاطر داشتن قطعات کوچک زمین خصوصی می‌توانند زندگی را بگذرانند، و عده کمی نیز که کار ثابت دارند حقوق ناچیزی دریافت می کنند. بسیاری، از این مناطق به شهرهای بزرگ‌تر در اوکراین مهاجرت می کنند، و عده زیادی نیز بطور غیر قانونی به اتحادیه اروپا-اسپانیا، پرتغال، لهستان، ایتالیا- برای کار در بخش‌های ساختمانی، نظافت و پرستاری می روند. بسیار مشکل است که آمار و ارقام دقیقی در این مورد ارائه داد، اما بنا بر براوردهای موجود مهاجرین چیزی بین یک و هفت میلیون نفر را تشکیل می دهند. مردم ساکن این مناطق بنا به دلایل اشکاری خواهان ادغام در اتحادیه اروپا و اجازه سفر ازادانه به غرب برای یافتن کار هستند. آن‌ها همچنین نارضایتی های اجتماعی اشکاری بر علیه یانکوویچ داشتند؛ و چیز زیادی مانع آن‌ها نبود-این دلیل آمادگی پیوستن آن‌ها به نیروهای پایداری میدان و مقابله با پلیس بود. جامعه شناسان بعد از ان، کمپ چادر میدان را «sich»- به معنی اردوگاه نظامی کازاخها- نامیدند، اما می‌توان گفت که میدان تا حدی جنبش کارگران محروم بود.

قسمت دوم

بنظر میرسید از اواسط ژانویه به بعد، تظاهرات وارد فاز سوم شد که همراه با ادامه مذاکرات میان دولت و مخالفان بود- حتی در زمانی که خشونت ها در حال گسترش بود و نهایتا در ۲۲ فوریه به سقوط یانکوویچ انجامید. چه ریسکی در این مباحث وجود داشت، و چه چیزی به حوادث سرعت بخشید؟

یکی از مسائل معترضین، آزادی افراد بازداشتی در طی درگیری‌ها -بیش از ۲۰۰ نفر در بازداشت بسر می بردند- و عفو بدون قید و شرط بود؛ دولت اصرار داشت که اول معترضین ساختمان‌های اشغال شده را تخلیه کنند. در نهایت در این رابطه با پشونکا، دادستان کل، سازشی صورت گرفت. اما مسأله اصلی لغو قوانین ۱۶ ژانویه بود، که نهایتاً پارلمان به آن تن داد. در همین حال، احزاب مخالف، که برای دادن قدرت بیشتر به پارلمان، خواهان آن بودند که قانون اساسی سال ۲۰۰۴ بلافاصله دوباره به اجرا گذارده شود. ظاهرا، یانکوویچ آماده بود که قانون اساسی جدیدی به بحث گذاشته شود ولی حاضر به بازگشت به قانون ۲۰۰۴ نبود-او می‌خواست یک کمیسیون قانون اساسی ایجاد کند تا از طریق یک راه طولانی قانونی، تا جای ممکن مسأله را بتاخیر اندازد. در ۱۸ فوریه، وقتی که قرار بود پارلمان برای تغییر قانون اساسی، آنچه که «حمله صلح آمیز» خوانده می شد، رأی دهد رئیس مجلس- ولودمیر ریبک از حزب مناطق- اجازه ثبت لایحه را نداد. بنابراین مخالفان وقتی که تغییر قانون اساسی مسدود شد، بسیار خشمگین گشتند. دوباره خشونت بالا گرفت و پلیس بویژه به طرز وحشیانه ای بدان واکنش نشان داد: تعدای از مردم توسط پلیس ضد شورش مسلح کشته شدند.

شاید نقطه عطف در این رابطه، تیراندازی به معترضین در مرکز کیف توسط تک تیراندازان در ۱۸، ۱۹ و ۲۰ فوریه بود. چه کسی مسئول این امر بود؟

این سئوال مهمی است- تک تیراندازان چه کسانی بودند، و چه کسی

دستور کشتن را صادر کرده بود؟ ما هنوز هم نمی دانیم. بعضی‌ها اشاره به این گواهی دارند که تک تیراندازان هم به معترضین و هم به پلیس تیراندازی می‌کردند. بنابراین نیروی سومی خواهان تشدید حوادث بوده است. همچنین عده‌ای بنا بر صحبت‌های به بیرون درز شده وزیر خارجه استونی و کاترین اشتون از اتحادیه اروپا، معتقدند که تک تیراندازان تحت کنترل اپوزیسیون بودند. این یک حادثه مهمی بود که به کشته شدن عده زیادی انجامید: فقط در ۲۰ فوریه ۵۰–۴۰ نفر کشته شدند، که تعداد زیادی از انان بدست تک تیراندازان به قتل رسیدند. یک رویداد مهم دیگر که در ۱۸ فوریه در غرب اوکراین بوقوع پیوست این بود که معترضین حمله به مقرهای پلیس را آغاز نموده و زرادخانه های آن‌ها را که انبار مقادیر زیادی اسلحه و مهمات بود، غارت کردند. این در لویو، ترنوپیل، ایوانو-فرانکیوسک و خیلی از جاهای دیگر اتفاق افتاد. این امر اوضاع را به شکل دراماتیکی تغییر داد: پلیس ضد شورش حاضر بود که تظاهرکنندگان مسلح به سنگ، چماق و کوکتل مولوتف را متفرق کند، اما حاضر نبود که بخاطر یانکوویچ کشته شود. بعد از ۱۸ فوریه، قسمت غربی اوکراین تحت کنترل معترضین، که ساختمان‌های اداری، پلیس و دفتر مرکزی خدمات امنیتی را آشغال کرده بودند، قرار گرفت. در بعضی از مناطق، پلیس به تظاهرکنندگان شلیک نمود، اما آن‌ها در بسیاری از نقاط بدون مقاومت چندانی تسلیم شدند. این یکی از نقاط ضعف رژیم بود-ان اساساً بر شبکه ای از فساد بنا شده بود تا اینکه وفاداری قوی ایدئولوژیکی. البته یک عنصر مهم دیگر، تحمیل تحریم اتحادیه اروپا بود-تشدید سرکوب دولتی قطعاً بروکسل را به سمت تسریع این موضوع سوق داد. پس از ۱۸ فوریه، جناح حزب حاکم مناطق در مجلس بسرعت شروع به انقراض نمود و تعداد زیادی از نمایندگان به اپوزیسیون پیوستند. این امر توازن قوا در رادا، پارلمان، را بهم زد: انگاه اپوزیسیون اکثریت را بدست آورد و می‌توانست بازگشت به قانون اساسی سال ۲۰۰۴ را تصویب کند و خواهان استعفای یانکوویچ گردد. از این رو، این لحظه‌ای بود که تصرف قدرت نهایی شد. و البته تیراندازی ها عزم مردم در خیابان‌ها را جزم نمود.

در این لحظه چه رابطه‌ای بین معترضین و احزاب مخالف وجود داشت؟

احزاب مخالف نسبت به مردم خیابان محافظه کارتر بود. آن‌ها سعی کردند

میدان را متقاعد کنند که سازش با یانکوویچ ضروری است. برای نمونه در ۲۱–۲۰ فوریه، رهبران اپوزیسیون–کلیشکو از اودر، ارسنی از باتکیوشچینا، اوله تیاهنیبوک از سووبودا- با میانجیگری وزرای خارجه فرانسه، آلمان و لهستان با یانکوویچ به توافقی دست یافتند که بنا بر ان: انتخابات در دسامبر برگزار می شد، قانون اساسی سال ۲۰۰۴ در عرض ۲۴ ساعت مجدداً استقرار می یافت و پلیس از مرکز کیف برچیده می- گشت. وزیر خارجه لهستان، رادوسلاو سیکورسکی، به شورای میدان، که تحت سلطه سیاستمداران اپوزیسیون بود، آمد و گفت: «اگر با این سازش موافقت نکنید، همه شما کشته خواهید شد». شورا از سازش حمایت کرد، اما وقتی که انرا به حضور جمعیت حاضر در میدان رساند، مردم انرا رد کردند. یکی از اعضای نیروهای دفاع از خود-جوان ۲۶ ساله‌ای از لویو بنام ولودمیر پاراسیوک- به صحنه آمد و اعلام کرد که اگر یانکوویچ تا قبل از ساعت ۱۰ بامداد روز بعد استعفا ندهد، آن‌ها شروع به اشتغال ساختمان‌های دولتی در کیف خواهند نمود. این پیشنهاد از طرف مردم پذیرفته شد. چند ساعت بعد از ان، یانکوویچ از پایتخت گریخت. همانطور که بعدتر فیلم دوربین های امنیتی کاخ مژیهیریا نشان داد، او در ۱۹ فوریه شروع به بستن وسایل خود نمود-به عبارتی در حالی که اپوزیسیون و وزرای اتحادیه اروپا در حال متقاعد کردن معترضین برای پذیرش یک سازش با یانکوویچ بودند، او در حال آماده کردن فرار خود از کیف بود.

شما چگونه دولت موقتی را که پس از آن شکل گرفت توصیف می کنید؟

من موافق این عقیده که آن یک کودتای فاشیستی بود نیستم. کلمه «کودتا» حاکی از آن است که کسب قدرت، بطور سازمان یافته و مسلحانه از سوی عده‌ای از بالا برنامه‌ریزی شود، و این آنچه که بوقوع پیوست نبود. راست افراطی قطعاً در دولت جدید نقش برجسته‌ای داشت: رئیس جمهور موقت، نخست وزیر و تعدادی از وزرا از حزب تیموشنکو بودند، اما چهار وزیر- معاون نخست وزیر، وزیر دفاع، وزیر کشاورزی، وزیر محیط زیست- به اضافه دادستانی-سرلشکری از سووبودا بود. همچنین تعداد دیگری وجود داشتند که وابسته به سووبودا نبودند اما سابقه راست افراطی داشتند: سرهی کویت، وزیر آموزش و پرورش، یک افسر رتبه متوسط در ترایدنت بود هر چند که احتمالاً سالها قبل این حزب را ترک کرده بود؛ اندره پاروبی، رئیس

شورای دفاع ملی، یکی از بنیانگذاران حزب سوسیال ناسیونال بود، و شاخه شبه نظامی جوانان انان، یعنی میهن پرست اوکراین را قبل از پیوستنش به باتکیوشچینا رهبری می کرد. او همچنین فرمانده گروه دفاع از خود میدان بود. یا دیگرانی چون تتیانا چورنوول، خبرنگاری که توسط مقامات در دسامبر از میدان ربوده شد و بشدت مضروب گردید-او دبیر مطبوعاتی حزب راستگرای اونا-اونسو بود، و در ماه مارس، رئیس کمیته ملی مبارزه با فساد گردید. اما دولت بیشتر می تواند با نئولیبرالیسم توصیف شود تا راست افراطی. برنامه اقتصادی آن‌ها اساساً اقدام‌های ریاضتی بود: آن‌ها تمام شرایط اعتباری تحمیل شده توسط صندوق بین‌المللی پول را پذیرفتند-افزایش تعرفه های آب و برق عمومی، انجماد دستمزدها و برداشتن طیف وسیعی از مزایا. این یک برنامه اقتصادی است که فشار بحران اقتصادی را بر دوش فقرا می گذارد.
از این نقطه نظر، الحاق کریمه به روسیه در لحظه بسیار مناسبی برای دولت جدید اتفاق افتاد، چرا که به آن مشروعیت ملی بخشید، و مسائل اجتماعی را به پشت صحنه هل داد و مردم را در برابر دخالت خارجی متحد نمود. عده‌ای از مردم داوطلب پیوستن به ارتش و گارد ملی تازه تاسیس شده گشتند، و تظاهرات های توده‌ای در حمایت از استقلال کشور و تمامیت ارضی برگزار شدند. در عین حال، اوکراین بسرعت شروع به قطبی شدن کرد. از اواخر سال ۲۰۱۳ به بعد، تظاهرات «ضد میدان» در شرق-خارکف، دونتسک، لوهانسک، دنیپروپتروسک- برگزار می شدند، هر چند که آن‌ها عمدتا توسط یانکوویچ و حزب حاکم مناطق هماهنگ می شدند. بعد از سرنگونی یانکوویچ، بسیج در شرق بیشتر غیر متمرکز شد، و خصوصیت مردمی تر و شدیدتری بخود گرفت-بخصوص پس از اشغال کریمه توسط روسیه. دولت جدید مخالفان زیادی داشت که خواهان تفویض قدرت بیشتری به مناطق بودند.

بنظر می‌رسد که در مناطق روس زبان اوکراین، کریمه حتی قبل از الحاق، جدای از یگران بسر می برد.

همیشه آن یک استان مسأله ساز برای اوکراین محسوب می شد. از سال ۱۹۲۲ تا سال ۱۹۹۵، شبه جزیره قانون اساسی جداگانه خود را داشت و بنا بر ان کریمه یک جمهوری خود مختار محسوب می‌شد که بخشی از قدرت را به اوکراین تفویض می کرد؛ کوچما آن قانون را لغو کرد و کریمه در

طی چند ماه حکومت مستقیم داشت تا آنکه با قانون اساسی جدید موافقت شد. دومین گزینه رفراندوم مارس ۲۰۱۴ ، به جز پیوستن به فدراسیون روسیه، باقی ماندن در اوکراین ولی بازگشت به قانون اساسی کریمه در سال ۱۹۹۲ بود.

آیا روی این واقعیت که خروشچف نسبتاً بتازگی شبه جزیره را از روسیه به اوکراین انتقال داده بود، نیز می بایستی، خصوصا در افکار عمومی روسیه، حساب کرد؟

بله، این یکی از توضیحات ایدئولوژیک ارائه شده است. اما قسمتهای دیگری نیز نه چندان قبل از آن به اوکراین اضافه شده بودند: بخش‌هایی از شمال غربی که قبل ۱۹۳۹ متعلق به لهستان بود؛ بخش‌هایی از جنوب غربی که تا سال ۱۹۴۰ به رومانی تعلق داشت؛ ترانس کارپاسیا قبل از جنگ دوم جهانی بخشی از خاک چکسلواکی محسوب می‌شد که در طی جنگ توسط مجارستان اشغال گشت و در سال ۱۹۴۵ به اوکراین اعطا شد. و اگر کسی بخواهد وارد این مباحث شود، آنگاه البته تاتارهای کریمه خیلی پیش از این‌ها همراه با مردمان دیگر در آنجا بودند. آن‌ها چیزی باندازه ۱۲ درصد جمعیت را تشکیل می دهند. تاتارها بسیار مخالف الحاق به روسیه بوده، و رفراندم مارس را بطور دسته‌جمعی تحریم کردند.

شما فکر می‌کنید انگیزه روسیه برای الحاق شبه جزیره، چه چیزی بود؟

هم نگرانی‌های داخلی، تلاش برای جلوگیری از یک انقلاب در روسیه، و هم اشتیاق به دادن یک هشدار به کیف و غرب می باشد. از نظر اقتصادی، جذب کریمه هیچ معنی برای روسیه ندارد. آن یکی از فقیر ترین مناطق اوکراین محسوب می‌شود که وابسته به کمکهای کیف بود؛ درواقع برای اوکراین یک مزیت محسوب می‌شود که دیگر برای پرداخت به آن منطقه اجباری ندارد. بعضی از فعالیتهای اقتصادی در رابطه با نیروی دریایی، خصوصا در اطراف سواستوپل، وجود دارد اما اکثر صنایع در دهه ۱۹۹۰ ورشکست شدند، و خصوصا توریسم سود اور نشد-برای مردم روسیه رفتن به ترکیه و مصر ارزان‌تر است. ساحل کل جنوب، با آب و هوای نیمه

گرمسیری ان، بطور خصوصی تیک تیکه شده است تا آنکه برای توریسم توسعه یافته باشد. کشاورزی نیز در شرایط مناسبی قرار ندارد. برای آنکه سر اقتصاد کریمه بیرون از آب حفظ شود، نیاز به سرمایه‌گذاری متنابهی خواهد بود-سرمایه گزاری گزاف با سود بسیار نازل. انجا از نظر جنبه های جمعیتی نیز بسیار بد می باشد: چیزی در حدود ۲۵–۲۰ درصد جمعیت از نظر اقتصادی فعال هستند، بقیه آن را دانش اموزان و بازنشستگان تشکیل می دهند. زیر ساخت های شبه جزیره کلاً به اوکراین وصل است-این یکی از دلایلی است که از نظر خروشچف، انتقالش به اوکراین معقول بنظر می-رسید. کریمه آب تازه برای کشاورزی را از استان خرسون دریافت می کند، و هیچ راهی برای انتقال آذوقه بدون گذشتن از اوکراین وجود ندارد. بطور خلاصه، از همان ابتدا این موضوعِ آشکاری است که کریمه فشار زیادی بر دوش روسیه خواهد نهاد. من فکر نمی‌کنم که مزایای بالقوه بستر گاز دریای سیاه و نیز جریان جنوبی مسیر خط لوله از طریق کریمه، و همچنین نگرانی‌های نظامی در مورد پایگاه نیروی دریایی در سواستوپل از دلایل اصلی الحاق کریمه به روسیه باشند، اما از امتیازها جانبی آن محسوب می شوند. دلیل اصلی آن، کسب حمایت بیشتر برای پوتین از طریق یک «جنگ کوچک پیروزمند» بود.

بعد از الحاق کریمه، کانون تنش‌ها به ایالت های دونتسک و لوهانسک منتقل شدند، جایی که گروههای جدایی طلب در ماه مارس شکل گرفته و شروع به اشغال ساختمان‌های اداری محلی نمودند. چه چیزی این دو منطقه، که عمدتا مناطق روسی زبان شرق و جنوب اوکراین هستند، را از هم متمایز می کند؟

من نمی‌دانم که ما چقدر می‌خواهیم به عقب برگردیم، اما درست تا قرن هجدهم این منطقه دیکو پول بود، «دشت وحشی» استپ که تحت سلطه عشایر-بعدتر تاتارهای کریمه-قرار داشت. دهقانان روسی و اوکراینی شروع به استعمار استپ نموده، و پس از آن دولت امپراتوری مداخله نموده و آلمانی ها، صربها، و برخی از یهودیان را به این منطقه دعوت نمود. اما وقتی که زغال سنگ کشف شد، و خصوصا وقتی که راه آهن در نیمه دوم قرن نوزدهم ساخته شد، آنجا تبدیل به یک منطقه صنعتی حیاتی شد. در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، کارگران از مناطق مختلف روسیه برای کار در معدن دونباس می آمدند و با پیشروی صنعت گرایی استالین

نیروی کار بطور وسیعی گسترش یافت. از آن زمان به بعد، آنجا از مهمترین مناطق صنعتی و شهری اوکراین بوده است. آنجا نیز از پر جمعیت ترین مناطق آن محسوب شده و بیش از ۱۳ درصد جمعیت کل کشور را بخود اختصاص می دهد. اقتصاد در دونتسک و لوهانسک اساساً بر پایه شرکتهای قدیمی اتحاد شوروی یعنی معادن زغال سنگ و کارخانجات متالوژی می باشد. الیگارک ها در طی راهزنی خصوصی سازی دهه ۱۹۹۰ این کارخانجات را کم و بیش از دولت دزدیدند. هنوز شرکت های بزرگ صنعتی-مثلا اخمتوف، تقریباً ۳۰۰,۰۰۰ نفر را در گروه سیستم‌های مدیریت سرمایه، در استخدام خود دارد. بسیاری از این کارخانجات اکثر مواد تولیدی خود را به روسیه می فروشند-بنابراین علاوه بر ملاحظات دیگر، این یکی از دلایل اصلی است که آن‌ها مایل به پرهیز از هر گونه درگیری‌های جدی با روسیه هستند. بطور ساده آن‌ها نگران کار خود هستند. از نظر ساختاری، دلایل آنان بی شباهت به دلایل غربِ اوکراین که خواهان ادغام در اروپا هستند نمی باشد-توافق همکاری با اتحادیه اروپا می‌تواند بعنوان راهی برای مطمئن تر کردن بعضی از چیزها برای کسانی که در اتحادیه اروپا بطور غیر قانونی کار می‌کنند و یا بستگانشان در انجا، در نظر گرفته شود.

شاید ارتباط با روسیه نیز یکی از دلایلی است که بسیج به طرفداری از روسیه در این مناطق مثلاً نسبت به دنیپروپتروسک یا اودسا، جایی که اقتصاد خیلی کمتر به روسیه وابسته است، بسیار قوی‌تر بود. خارکف یک مورد جالب در این رابطه می باشد-ان اولین پایتخت اوکراین شوروی بود، اما در آنجا تحریک جدایی طلبانه زیادی به چشم نمی خورد. بعضی از دلایل آن نیز مربوط به طرز برخورد دولت موقت کیف با موضوع می باشد: بعد از انکه جنبش «ضد میدان» شروع به ساختن باریکاد و آشغال ساختمان‌های دولتی در شهر های شرقی نمود، آن‌ها وزیر کشور ارسن اواکف را به خارکف، وزیر امنیت ملی پاروبی را به لو هانسک و معاون اول پارلمان ویتالی یارما را به دونتسک اعزام کردند. انها فقط در خارکف موفق به مسدود کردن بسیج بیشتر جدایی طلبان شدند، چیزی که من احتمال توافقات موثرتر را در آنجا می دهم. این نیز واقعیت دارد که در دنیپروپتروسک، کولومویسکی بعد از آنکه از طرف کیف بعنوان فرماندار منطقه منصوب شد، خود را بطور کاملاً موثری در قدرت قرار داد. او قادر به سازماندهی و پرداخت هزینه گردان های طرفدار دولت در آنجا بود، و بنظر می‌رسد که توانسته باشد اعتماد مردم محلی را کسب کند.

آیا ریشه‌های فرهنگی و ایدئولوژیکی در شورش شرق وجود دارد؟

یکی دیگر از خصوصیات دونباس این است که هـویت قـومی از نظـر تـاریخی بسیار ضعیف‌تر از هویت‌هـای منطقـه ای و حـرفه‌ای بـوده اسـت. در آن‌جـا، آن‌ها همیشه دارای ترکیبی از ملیت ها بـوده انـد، امـا ایـن بـه مثـابه امـری مهم در نظر گرفته نشـده اسـت. آن‌هـا خودشـان را در درجـه اول بـه عنـوان مردم دنباس و یا معـدنکار در نظـر گرفتـه انـد. در غـرب اوکرایـن ایـن موضـوع برعکس اسـت: هویت ملی بسیار اهمیت دارد. این تا حدودی این موضوع را توضیح می دهد کـه چـرا مـردم دنبـاس ناسیونالیسـم اوکرایـن را بـه عنـوان چیزی کاملاً بیگانه برای خود، رد کردند. صـبر و تحمـل میـدان بـرای سـتایش باندرا از سـوی گروههای ماورا راسـت نیز عاملی برای بسیج مردم در شـرق شد. بدیهی است که تبلیغـات روسـیه، کـل جنبـش را بـه عنـوان طرفـداران باندرا، که اغراق بسیار بزرگی است، به تصویر کشد. اما خصوصا برای افـراد مسن تر، پیروزی بر فاشیسم یک عنصر مهـم در ایجـاد نـوعی هـویت ملـی اتحـاد شـوروی، ونـه روسـی یـا اوکراینـی، محسـوب مـی شـد؛ و حضـور پرچمهای متعدد و فراوان سرخ و سیاه و تصاویر بانـدرا در میـدان، بـرای انـان دلیل متقاعد کننده ای در رد دولت جدید بود.

بنظر می‌رسد که زبان مسأله انفجاری دیگری است. وضعیت زبـان روسی در اوکراین چه رسمی و چه غیر رسمی چگونه است؟

بطور رسمی، زبان اوکراینی اولویت دارد: آن تنها زبان رسمی کشور اسـت. اما اوضاع رسمی با اوضاع واقعی متفاوت است، چرا کـه در حـدود نیمـی از جمعیت از زبان روسـی اسـتفاده مـی کننـد، و تقریبـاً همـه، هـر دو زبـان را می‌خوانند و درک مـی کننـد. از نظـر تـاریخی، کیـف، و همچنیـن بسـیاری از شـهرسـتانها و شـهرهای کوچـک، عمـدتا روس زبـان هسـتند، در حـالیکه مناطق روسـتایی بـه زبـان اوکراینـی تکلـم مـی کننـد-هر چنـد کـه ایـن نیـز بخشی از نتایج امپراتـوری روسـیه و سـپس سیاسـت‌های روسـی نمـودن اتحاد شوروی محسوب می شود، که بعد از یک دوره کوتاه اوکراینی سـازی در دهه ۱۹۲۰ بوقوع پیوست. امروزه، زبان اوکراینی در قلمرو دولـتی قـوی‌تر است اما فرهنگ زبان روسی در حوزه بازار غـالب اسـت : مثلاً اکـثر کتابهـا، مجلات، روزنامه‌ها به روسی منتشر می شوند. تـا همیـن اواخـر، فیلمهـای خـارجی عمـدتا بـه روسـی و نـه اوکراینـی دوبلـه مـی شـدند. از نظـر

ناسیونالیست ها، توسعه فرهنگ اوکراینی مستلزم بیرون راندن زبان روسی است. اما از نظر من راه حل‌های دیگر نیز امکان‌پذیر است: چرا نباید حمایت دولتی بیشتری به فرهنگ زبان اوکراینی مانند رایانه برای کتب، سرمایه‌گذاری و کمک به مدارس، هنرمندان، نویسندگان، بازیگران تئاتر و کارگردانان فیلم نمود؟ البته این امر نیازمند نوعی هزینه و سرمایه‌گذاری دولتی است که با سیاست نئولیبرالی در تضاد است. از این رو، در عوض آنچه که انها انجام داده‌اند، بسیج احساسات ناسیونالیستی می باشد. پارلمان اوکراین در سال ۲۰۱۲، با وجود مقاومت شدید ناسیونالیست ها، قانونی را تصویب کرد که بر اساس آن اگر سرشماری نشان دهد که یک گروه قومی حداقل ۱۰ درصد از جمعیت در یک منطقه را تشکیل می دهد، حکومت محلی حق انرا دارد که به زبان آن‌ها مقام زبان محلی را اعطا کند. از همین رو این امر چالشی برای زبان اوکراینی به عنوان زبان رسمی محسوب نمی‌شود و این فقط شامل زبان روسی نیز نمی گردد- اقلیت های بلغاری، رومانیایی، مجارستانی و تاتاری نیز وجود دارند و حق داشتن زبان محلی شامل حال همه می گردد. اما حزب مناطق از این قضیه به عنوان ابزاری برای بسیج رأی دهندگان روسی استفاده کرد و توجه را از مسائل اجتماعی و اقتصادی دور نموده و انرا بنوعی جنگ فرهنگی بر علیه غربِ اوکراین تبدیل نمود. ناسیونالیست ها[ی عیر اوکراینی] دیگر در پوست خود نمی گنجیدند-اینها از مسأئل اصلی آن‌ها محسوب می شد، و آن‌ها برای زبان مادری خود می جنگیدند. پارلمان بعد از سقوط یانکوویچ، در اولین جلسه روزانه خود این قانون را فسخ نمود. این امر واقعاً حرکتی تحریک آمیز بود-مردم نواحی شرق اوکراین از قبل از نظر مسأله زبان خود را شهروند درجه دو حساب می کردند. در پایان فوریه، در پی بسیج ضد حکومتی در شرق، رئیس جمهور موقت تورچینوف تصمیم به لغو این قانون را فسخ نمود. از این رو، این امر سیاستهای فرهنگی ناسیونالیستی را در آینده محدود می کند.

شما مقیاس و اهمیت حضور روسیه در شورش های ضد حکومتی در شرق را چگونه ارزیابی می کنید؟

شهروندان روسی قطعاً در اعتراضات ضد میدان دخیل هستند-مثلا، در خارکف در اوایل مارس، مردی از مسکو تلاش نمود که پرچم روسیه را بر ساختمان دولتی منطقه نصب کند-اما شما نمی توانید بگوئید که همه چیز

کاملاً از طرف خارج هدایت می شد. برای شروع، معترضان بسیار متنوع بودند: عده‌ای خواهان جدایی و اتحاد با روسیه بودند اما عده دیگری به رفدراندوم در مورد خود مختاری و فدرالیسم اوکراینی رضایت می دادند. و آن‌ها همچنین نگران سکتور راست هستند، از اینکه افرادی به شهرهای آن‌ها می ایند و مجسمه های لنین را سرنگون می کنند، چیزی که در سراسر اوکراین اتفاق می افتد. این بسیج ها بسیار بزرگ بوده اند-در دونتسک در اوایل مارس دهها هزار نفر از مردم به خیابانها ریختند.
اما نقطه عطف در اوایل اوریل بود، با ورود داوطلبان روسی بسیار مجهز که تسخیر نظامی سلوویانسک را سازمان دهی کردند. عده زیادی از این‌ها ناسیونالیست های روسی ماور راست با دیدگاههای بسیار محافظه کارانه هستند که علایق انان بسیار دورتر از دونباس می رود-از نظر انان، کیف مادر شهرهای روسیه است و نیز معتقدند بخش زیادی از اوکراین و نه فقط شرق انرا، باید ضمیمه روسیه کرد. این افراد واقعاً بر سیمای ایدئولوژیک جمهوری مردم دونتسک که در اوایل اوریل اعلام شد، تأثیر دارند. بعنوان مثال، کلیسای ارتدوکس اسقفی مسکو بعنوان کلیسای دولتی جمهوری مردم دونتسک اعلام شد و قانون اساسی جمهوری مردم دونتسک سقط جنین را، به عنوان اینکه دفاع از حقوق بشر از مرحله نطفه بندی شروع می شود، ممنوع کرد. ارزیابی و سپاس جدایی طلبان از گذشته اتحاد شوروی به طور عمده بر پایه ایده‌آل‌های امپریالیستی یک کشور بزرگ که می‌توانست با ابر قدرت آمریکا رقابت کند، قرار داشت؛ و همه عناصر سوسیالیستی آن بسیار ضعیف بودند. برخی از چپگرایان، جمهوری مردم دونتسک را بخاطر حمایت از ملی سازی تحسین می کنند. اما قانون اساسی آن‌ها هیچگونه اولویتی برای مالکیت دولتی قائل نشد، درواقع انان مالکیت خصوصی را مقدم نمودند. ایده ملی سازی کارخانجات اخمتوف از انجا که مواضع وی برای مدت طولانی کاملاً مبهم بود، مطرح شد؛ وی سپس در اوایل ماه مه در مقابل جدایی طلبان موضع گرفت و تلاش نمود که کارگران را بر علیه انان بسیج نماید-که از نظر من در این راه خیلی موفق نبود. جمعیت در اواخر ماه مه بسوی محل اقامت وی روانه شد، درست به همان شکلی که مردم در کیف به کاخ یانکوویچ رفتند، و تقاضای ورود به محل اقامت اخمتوف را نمودند. اما نمایندگان جمهوری مردم دونتسک تلاش به آرام کردن آن‌ها نموده و گفتند : «ما می‌دانیم که شما چه احساسی دارید، اما الان وقت این این کار نیست». این شهادت می دهد که این افراد نه سوسیالیست بلکه ناسیونالیست های پوپولیست هستند.

چقدر از حضور داوطلبان ،ابتکاری بود که ار طرف پوتین بکار گرفته می شد؟

درجه دخالت دولت روسیه برای من کاملاً روشن نیست. تبلیغات دولتی اوکراین اصرار بر این دارد که کل جنبش از طرف روسیه کارگردانی می شود اما این برداشت غلطی از وضعیت است. البته، بعضی از داوطلبان روسی می‌توانند ماموران دولتی روسیه باشند؛ اما احتمالا اکثریت انان فقط داوطلب هستند-و تعداد زیادی از روسها بخاطر کمک به آرمان ناسیونالیستی روسی آماده مبارزه در اوکراین هستند. مردم دیگر مناطق اوکراین، شورش در شرق را بیشتر مانند دخالت روسیه یا «عملیات تروریستی» می بینند- درست مطابق خط دولت که در اواسط میانه اوریل «عملیات ضد تروریستی» خود را آغاز کرد. اما در دونباس، بنا بر یک نظر سنجی در ماه مه، ۵۶ درصد مردم انرا شورش مردمی می نامند؛ برای انها، با وجود شرکت داوطلبان روسی، ان چیزی با ریشه محلی و دارای یک حمایت محلی است. در هر صورت، من فکر نمی‌کنم که حضور آن‌ها ماهیت اختلافات را تغییر دهد. دهها هزار نفر از داوطلبان بین‌المللی در جنگ داخلی اسپانیا جنگیدند، و آلمان و ایتالیا نیروی نظامی بدانجا گسیل داشتند، اما این امر، این حقیقتْ که آن درگیریْ یک جنگ داخلی بین جمهوری خواهان و فرانکیست ها بود، را تغییر نداد. اما اگر شما نگاهی به مبارزانی که توسط حکومت اوکراین به قتل رسیده اند، بیاندازید مطمئناً یک عده از روسها را خواهید یافت، اما بخش قابل ملاحظه ای اوکراینی هستند. این واقعاً یک جنگ داخلی است.

در دوره مقدماتی رفراندم جدایی طلبان دونتسک و لوهانسک که در اواسط ماه مه برگزار شد، بنظر می‌رسید که پوتین بطور جدی قصد دخالت در شرق اوکراین را داشت-و جدایی طلبان اشکارا امیدوار بودند که دونباس نیز نمونه کریمه در پیوستن به فدراسیون روسیه را دنبال خواهد کرد. احتمال این سناریو در وهله اول چقدر زیاد بود؟

در حال حاضر من مطمئن نیستم که او می‌خواست به شرق اوکراین حمله کند. هنگ های متعدد ارتش روسیه در مرز، احتمالاً برای منصرف کردن

کیف در تلاش برای پس گرفتن کریمه به شکل نظامی بود، بیش از هر چیز حفظ فشار زیاد و بی ثبات نمودن اوضاع بود. آنچه که پوتین واقعاً احتیاج دارد، یک حکومت وفادار در کیف است، و یا حداقل حکومتی که خواهان پیوستن به ناتو نبوده و دست به حرکات ضد روسی نمی زند. او هیچ علاقه‌ای به جذب دونباس به روسیه ندارد-اولا، این مناطق وابسته به رایانه های دولتی برای صنایع معادن است، ثانیا، هم‌اکنون این گروههای نظامی و بسیج مردمی وجود دارند که انتظارات زیادی از دولت روسیه دارند. اغلب مردم عادت دارند صحبت از صدور انقلاب نمایند، اما در اینجا خطر ورود انقلاب وجود دارد. پوتین در داخل کشور با موقعیت مشکلی روبروست: مردم روسیه از او انتظار مداخله داشتند، و او هم‌اکنون تحت فشار افکار عمومی است. ممکن است بنظر رسد که او بطور نامتوازن و متناقض دست خود را بازی می کند، اما این واقعاً نشان دهنده پیچده گی موقعیت خود او می باشد.

چنین بنظر می‌رسید که پایان ماه مه نقطه عطفی در دونتسک بود- گروههای مسلح روسی اشکارا مسئولیت حکومت شورشی را بعهده گرفته اند. آیا این احتمالاً یک تلاش پنهانی از سوی پوتین برای کنترل اوضاع محسوب نمی شود؟

من فکر نمی‌کنم پوتین این افراد را کنترل می کند. اما او واحدهای ارتش روسیه در نزدیکی مرز را کنترل می کند، و تعدادی از آن‌ها هم‌اکنون عقب نشینی کرده اند. اما جدایی طلبان در سلوویانسک، دونتسک، کراسنی لیمن و مناطق دیگر می جنگند، و بنظر نمی‌رسد که انها بزودی تسلیم شوند.

در ۲۵ ماه مه، در میان «عملیات ضد تروریستی»، انتخابات ریاست جمهوری اوکراین برگزار شد که به پیروزی پترو پوروشنکو انجامید. برای ما کمی در باره خود پوروشنکو بگوئید.

او یک میلیاردر و بنا بر لیست نشریه فوربس او ششمین ثروتمند اوکراین است. او صاحب صنایع شرینی سازی روشِن است، و لقب «شاه شکلات» او بدین خاطر است؛ هر چند که وی دارای شرکتهای دیگری، مانند ایستگاه تلویزیونی کانال ۵ می باشد. از نظر سیاسی او یک فرصت طلب همه

جانبه است: در ابتدا او عضو یک حـزب طرفـدار کوچمـا در اواخـر دهـه ۱۹۹۰ بود، و نیز یکی از بنیانگذاران حزب منـاطق محسـوب مـی شـود. پس از ان، وی حــزب خــود، حــزب همبســتگی، را تشــکیل داد و در ســال ۲۰۰۴ از یوشچنکو حمایت کـرد-در واقـع او یکـی از چهره‌هـای اصلـی انقلاب نـارنجی بود. بعداً او رئیس بانک مرکزی و در پی ان وزیر خارجه شد؛ و چندی بعـد در دولت یانکوویچ به عنوان وزیر بازرگانی خدمت نمود. امـا شـاید عامـل اصلـی محبوبیت امروز وی، حمایت او از میدان بود؛ او یکـی از سیاسـتمدارانی بـود که اغلب در میدان استقلال حضور داشت.

نتایج رسمی انتخابات حکایت از یک زمین‌لرزه داشــت و پوروشــنکو با کسب ۵۵ درصد ارا مسـتقیماً در دور اول انتخـاب شـد، در حـالی کـه نزدیکـترین رقیـب وی، تیموشـنکو، کمـتر از ۱۳ درصـد از ارا را کسـب کـرد. امـا احتمـالاً تمـایزات منطقـه ای زیـادی در پشـت ایـن تصویر یکپارچه وجود داشت؟

بله، تفاوتهای جغرافیایی مهمـی وجـود داشــت. امـا اولیـن چیـز قابـل تـوجه میزان کل مشارکت است-ان کمـترین میـزان مشـارکت در انتخابـات ریاسـت جمهوری بعد از استقلال اوکراین بود. بنا بر آمار رسـمی میزان مشــارکت ۶۰ درصد بود، اما این رقم فقط بر اساس نواحی بود که در انهـا انتخابـات برگـزار شد. در اکثر نواحی دونتسک و لوهانسک هیـچ رأی گیـری صـورت نگرفـت و انها خیلی ساده از مجموع محاسبات خارج شدند. دوباره بایـد تـذکر داد کـه این‌ها از پرجمعیت ترین مناطق کشـور هسـتند. اگـر مـا مردمـی کـه در ایـن مناطق در رأی گیری شرکت نکردند را بـه آمـار بیـافزائیم، مجمـوع مشـارکت احتمالاً کمی بیش از ۵۰ درصد است. البته، دلایل عینی وجـود داشـت کـه بسیاری از مردم در شرق نمی توانستند پای صندوقهای رأی بروند: گـزارش هایی در مورد جلوگیری گروههای مسلح از انتخابـات وجـود دارد، و کارکنـان اداری انتخابات نیز مورد تهدیـد قـرار گرفتنـد. امـا در میـزان ایـن حـوادث نبایـد اغراق نمود.در یک نظرخواهی که در روز انتخابـات در دونتسـک و لوهانسـک توسط مؤسسه بین‌المللی جامعه شناسـی کیف صورت گرفت، بیـش از دو-سـوم افراد نمی خواستند که در انتخابـات شـرکت کننـد؛ و از ایـن دو سـوم، تقریباً ۵۰ درصد گفتند که این عدم شرکت فقط بخاطر دلایل سیاسـی بـوده و نـه تهدیـد و ارعـاب: آن‌هـا انتخابـات را منصـفانه نمـی دیدنـد، آن‌هـا واقعـاً دونباس را دیگر جزیی از اوکراین نمی دانسـتند، انهـا بـه نامزدهـای ریاسـت

جمهوری اعتماد نداشتند. بنابراین شواهد کاملاً روشنی برای یک تحریم سیاسی توده ای وجود داشت، حتی در مناطقی که رأی گیری صورت گرفت نیز میزان مشارکت پایین بود. مشارکت در دیگر مناطق جنوب شرقی نیز پایین بود-مثلا کمتر از ۵۰ درصد در خارکف و اودسا که نسبت به انتخابات ریاست جمهوری قبلی در سال ۲۰۱۰، ۲۰ درصد پایین‌تر بود. در غرب اوکراین و گالیسیا میزان مشارکت بالا بود، و پوروشنکو موفقیت بسیار زیادی کسب کرد. اما در اکثر مناطق کشور، حتی در کیف، مردم کمتر از چهار سال پیش رأی دادند.

Turnout in Ukrainian presidential election, May 2014 (%)

این بدان معنی است انطور که عده زیادی امیدوار بودند، پوروشنکو رهبر ملی متحد کننده ای نیست-این ایدهٍ پشت انتخابات زود رس برای داشتن یک رئیس جمهور جدید معتبر که بتواند اوضاع را تثبیت کند، بود. پوروشنکو رئیس جمهور قسمت‌های غربی و مرکزی اوکراین است، اما برای بخشهای

شرقی و جنوبی خیلی کمتر.در مورد او نوعی شک و تردید حتی برای کسانی که به او رأی داده اند، وجود دارد. یک جوک که درست در روز انتخابات در همه جا پخش شد این بود که اوکراینی ها تنها مردمی در دنیا هستند که امروز یک رئیس جمهور را با اکثریت ارا انتخاب می‌کنند تا اینکه آن‌ها روز فردای انتخابات به صف مخالفانش بپیوندند. همچنین احساسات ضد الیگارشی زیادی وجود دارد-تصاویری در رسانه‌های اجتماعی منتشر می‌شود که صورت یانکوویچ را با پوروشنکو ترکیب می کند، طوری که ما صورت چهارگوش یک الیگارک را با دیگری عوض می کنیم؛ آیا این، بعد از این همه یک پیروزی برای میدان محسوب می شود؟

کاندیدهای ریاست جمهوری سوبودا و سکتور راست، کمترین ارا را، هر کدام یک درصد، کسب کردند، در حالی که یک کاندیدای دیگر ماورا راست، اوله لیاشکو، با کسب ۸ درصد اراء به مقام سوم رسید. شما این عمل‌کرد ضعیف را چگونه توضیح می دهید، و اهمیت آن چیست؟

شما نمی‌توانید از نتایج انتخابات ریاست جمهوری، سطح حمایت از احزاب را نتیجه‌گیری کنید، خصوصا وقتی که بسیاری از مردم فقط بخاطر آنکه انتخابات در دور اول بپایان رسد، به پوروشنکو رأی داده اند. درست است که تیاهنیبوک یک درصد اراء را در اختیار داشت، اما رتبه سوبودا در سرشماری ها در حال افزایش است-انها ۵ درصد اراء را در مارس داشتند، ولی در ماه مه ۷ درصد را کسب نمودند. این موضوع حقیقت دارد که لیاشکو قسمتی از اراء تیاهنیبوک و یاروش را گرفت؛ این امر کاملاً روشن نیست که تمام طرفداران لیاشکو از رأی دهندگان راست افراطی بوده اند، هر چند که وی با نئو نازیستهای عریان مجمع سوسیال ناسیونال که ایدئولوژی نژادپرستانه داشته و در مورد سلسله مراتب نژادی و امثالهم بحث می کنند، همکاری کرده است. بنابراین اشتباه خواهد بود که بر اساس نتایج انتخاب ریاست جمهوری نتیجه‌گیری کرد که ماورا راست اوکراین نقش قابل توجهی ندارد.

در اوکراین مردم چقدر آشکار از راست افراطی حمایت می کنند؟ برای مثال، در انگلستان رأی دهندگان ماورا راست بدون اعتراف در انظار عمومی به آن‌ها رأی می دهند، در حالی که در فرانسه پایگاه اجتماعی جبهه ملی خیلی بیشتر قابل تشخیص است.

من فکر می‌کنم که در اوکراین کـل جریـان اصـلی سیاســی هـم نسـبت بـه فرانســه و هـم انگلســتان بسـیار راسـت تـر مـی باشـد، و برخـی مسـائل- ناسـیونالیســم، نــژاد، مهــاجرت- کــه بــرای لیبرالهــای میــانه رو و حــتی محافظه کاران معتدل مشکل سـاز اسـت، در اینجـا آنچنـان پرسـش برانگیـز نیســتند. ایـن واقعیـت کـه احـزاب راســت افراطـی در برخـی ازکشـورهای اروپـایی در دولـت مشـارکت دارنـد، بـه مـاورا راسـت در اینجـا مشـروعیت می بخشد -و البته این امر پیامدهایی داشــته کـه خـود اوکراینـی هـا از آن رنج می برند، مثلاً در مورد مهاجرت به اتحادیه اروپا وغیره. درواقـع اسـتدلال من این است که چرخش به راست جریان اصـلی سیاسـی اوکرایـن بسـیار خطرناک تر از حمایت مردم از احزاب راست افراطی است، امار دقیق آن هـر چقدر که باشد. یکی از روندهای نگران کننده، ترویج شعارهای غیر انسانی علیه جنبش شرق اوکراین است. مـردم آنجـا روبـان سـیاه و نـارنجی سـنت جورج را بخاطر بزرگداشت پیروزی بر نازیها که در اتحاد شـوروی جنـگ بـزرگ میهنی نامیده می شد، را به عنوان نماد و سـمبول خـود انتخـاب کـرده انـد. پس از ان راستهای افراطی، اوکراینی های شرقی را بخـاطر روبـان سـیاه و نارنجی آن‌هـا «سوسـک کلـرادو» نامیدنـد، و اکنـون ایـن اسـتعاره در جریـان اصلی کاملاً جا افتاده است. پس از قتل عام اودسـا در دوم مـاه مـه، وقـتی کـه سـی نفـر در سـاختمان اتحـادیه هـای کـارگری سـوختند، برخـی از ناسیونالیست های اوکراینـی خوشـحال شـدند. ایـن نـوع از تنفـر سیاسـی بسیار خطرناک است، و این اولین چیزی است که باید با آن مبارزه نمود.

پوروشنکو با اختیارات خود به احتمال زیاد چه کار خواهد کرد؟

او ممکن است بـرای کسـب یـک پـایه محکـم پارلمـانی، انتخابـات زودرس را اعلام کند. در حال حاضر بنا بر نظر سـنجی ها، حزب همبسـتگی دارای ۲۰ درصد ارأ اسـت و آن‌هـا می‌تواننـد بـه بزرگـترین فراکسـیون پارلمـان تبـدیل شـوند. بنابراین حتی بـدون هیچگـونه تغییـر در قـانون اساسـی، او می‌توانـد قدرتی بسیار بیش از آنکه در حال حاضر در اختیار دارد، را کسب کند. از نظر سیاسـت خارجی، او گفته اسـت کـه خـط طرفـداری از اروپـا را دنبـال خواهـد کرد، هر چند که البته شانس عضویت در اتحـادیه اروپـا خیلـی پـایین اسـت. آنچه که وی در مورد عضویت در ناتو انجام خواهد داد مسأله مهمـی اسـت- ولی حتی پس از مداخله روسیه، عضویت در ناتو از حمایت اکـثریت افـراد در

اوکراین برخوردار نیست. البته طرفداری از آن یقیناً بالا رفته است، از شاید ۲۰ درصد به ۴۰ درصد، اما حتی وقتی که خطر تهدید خارجی کاملاً واضح است، افکار عمومی مثبت نیست. طبیعتاً نخبگان خیلی بیشتر نسبت به این امر مثبت هستند.

آثار «عملیات ضد تروریستی»، هم از نظر افکار عمومی داخلی و هم در خاک شرق چه بوده است؟

در حال حاضر، من نه به گزارش‌های اوکراین و نه روسیه باور ندارم- گزارشات تقلبی بسیاری در گردش است و شرح وقایع نیز کاملاً قطبی و جانبدارانه است. مقامات اوکراین، سخنگویان نظامی و رسانه‌های خبری تلفات جناح خود را ناچیز جلوه می دهند، و در مورد طرف مقابل غلو می کنند. این یک جنگ اطلاعاتی است. از لحاظ خود مبارزه، آنچه که معمولاً اتفاق می‌افتد این است که ارتش دفاعِ حول یک منطقه را بعهده می گیرد، اما بسیاری از جنگها توسط گروههایَ عملیاتی ویژه و گردانهای داوطلب که بطور رسمی تابع وزارت کشور هستند، صورت می گیرد. گفته می‌شود که آن‌ها نمی‌خواهند سربازان نظام وظیفه را به مناطق جنگی گسیل نمایند-و نگرانند که ارتش برایشان نخواهد جنگید. یکی از تیپ های داوطلب، گردان دنیپرو است، که عملاً ارتش خصوصی الیگارک ها میباشد. گردان ازوف که شامل تعداد زیادی از جنگجویان راست افراطی است- تصاویری وجود دارد که آن‌ها سمبل صلیب شکسته را در زیر پرچم زرد خود قرار می دهند- نیز فعال است. ظاهراً آن‌ها از جنگ در جبهه شرقی همانطور که آلمانی ها در طی جنگ دوم جهانی صحبت می کردند، صحبت می کنند. این یک خوراک تبلیغاتی برای روس هاست. و این فقط به تحکیم حمایت از جدایی طلبان دونتسک کمک می کند.
در حال حاضر «ATO» راکد است. حکومت کیف مراحل نهایی عملیات آن را شش بار اعلام کرده است، اما آن همچنان ادامه دارد. آن‌ها قادر نخواهند بود که به موفقیت‌های نظامی دست یابند، بدون آنکه تلفات شدیدی به مردم عادی وارد نکنند. این یک انتخاب اساسی است: یا شما باید یک خونریزی جدی داشته باشید، با میلیونها نفر پناهنده و شهرهای مخروبه بسیار-و این در حالی است که حتی دیگر جناحها، مانند روسیه و ناتو مداخله نکنند- و یا مذاکره می کنید. کیف می‌گوید که با تروریستها مذاکره نخواهد کرد، اما این «تروریستها» ، بخاطر عدم وجود دیگر نیروهای نماینده،

به چیزی شبیه مقامات محلی تبدیل شده اند. اگر شما صلح می خواهید، باید با آن‌ها مذاکره کنید. یک موضع روشن در حمایت از مذاکره، و بر علیه این جنگ داخلی، در حال حاضر اصولی‌ترین موضع قابل حصول است.

بر گرفته از نیو لفت ریویو شماره ۸۷ ماه مه/ژوئن سال ۲۰۱۴

Volodymyr Ishchenko, New Left Review 87, May/June 2014